

نوژ:

مزون نوژا

در خدمت همشهریان عزیز

دوخت فرم مدارس متوسطه اول و دوم شامل ماتن، شلوار، مقنعه و انواع شومیز سفارش همه روزه از ساعت ۹ الی ۱۴ - میر مجیدی

۰۹۳۹۳۰۱۶۱۷۲ - ۰۱۷۳۲۲۲۴۸۰۲  
nozhaa\_collection

# گلشن

روزنامه

گلشن مهر شناسنامه گلستان است

سه شنبه ۳۰ مرداد ماه ۱۴۰۳ / سال بیست و ششم / شماره ۲۸۲۶ / صفحه ۸ / ۲۵۰۰ تومان

پیش بینی برداشت ۵۰۰ هزار تن دانه آفتابگردان در گلستان



۲

ارائه خدمات رایگان به بیماران دیابتی فراهم شد



۳

۲۰ پروژه ورزشی تا پایان سال جاری به بهره برداری می رسد



۳

یادداشت اول

## ملزومات حکمرانی خوب

با مسوولیت سردبیر

ایران کشور اقوام است و این اقوام دیر سالی است که با هم زیسته اند و به فهمی مشترک دربارہ سرزمین مادری دست یافته اند، همه آنها ایران را سرزمین مادری خود می دانند و برای خود در خاک وطن جایگاهی قایلند، این اقوام دارای مذاهب و فرهنگ های گوناگون هستند و همه انتظار دارند تا مبتنی بر مساوات و برابری و شایستگی البته بر اساس عدالت در همه حوزه ها اجازه حضور داشته باشند، به این خاطر همانقدر که با آذری ها هموطنیم، با قشقایی های سرزمینمان احساس برادری می کنیم و همان اندازه که با بلوچ ها بر سر مهر و مودتیم با سیستانی ها نیز احساس هم خونی داشته و داریم. برای ما ایران یک جغرافیاست که از شمال آن تا جنوب، مردان و زنان رشید و دلوری زندگی می کنند که حق خود را که همانا مساوات، عدالت، حکومت قانون و آزادی است راز حاکمیت درخواست کرده اند و هیچگاه نیز بیش از این نخواسته اند، این مساله برای ما که در گلستان زندگی می کنیم و سالهاست با زنان و مردان شیعه و سنی در کنار هم زیست مومنانه و متعهدانه ای داریم، بیشتر جلوه می کند به این خاطر انتظار بود رئیس جمهور منتخب از نخبگان اهل سنت در کابینه خود بهره برد و وفای ملی را در چارچوبی عمیق تر و وسیع تر از گروههای سیاسی و اجتماعی معنا نماید اما شوربختانه و به هر دلیل این اتفاق نیفتاده است و این در حالی است که انتظار اولیه چیزی غیر از این بود. اینک که این وظیفه به انجام نرسیده است، بی راه نیست که ریاست محترم جمهوری حساسیت بیشتری نسبت به انتصاب شایستگان اهل سنت داشته باشد تا بهانه را از دست بد خواهانی که به دنبال شکاف در میان شهروندان کشورمان هستند، بگیرد. حکمرانی خوب ملزوماتی دارد که بی توجهی به آن عواقب جبران ناپذیری خواهد داشت، باید مراقب بود همین حداقل اعتماد را هم از دست ندهیم.



حکایت عذاب وجدانهای مادرانه

« ۸ »



بدافزارها همچنان قربانی می گیرند

« ۷ »



پرداخت وام ۵۰۰ میلیون ریالی به مددجویان

« ۳ »



دکتر بسکی

# دغدغه محیط زیست و ایران

گرفت. بسکی را همیشه با لباس سفید می دیدیم که به گفته خودش نشانه صلح بود؛ صلح انسان با طبیعت، با حیوانات و گیاهان و تمام مخلوقات خداوند. خام خوار بود و زباله تولید نمی کرد، شوینده ها برایش بی معنی بودند، زندگی سازگار و هم نوایی با طبیعت داشت و در آخر هم زیر درختی تنومند آرامید و وصیت کرد هیچ گاه برایش سنگ قبر نگذارند تا روی قبرش گیاه برود. فرزند یک خانواده روستایی، به شهر می آید، در شهر کوچکی مانند سبزوار درس می خواند، وارد دانشگاه می شود...

ادامه در صفحه ۲

نامیلند. چرا او این همه تاثیرگذار بود؟ تا جایی که همه ایشان را به عنوان یک شخصیت زیست محیطی می شناختند. کلام دکتر بسکی تاثیرگذار بود چون به آن چه می گفت خودش عمل می کرد و هیچ گاه کسی خلاف آن رانید. دوم این که خیلی ساده صحبت می کرد به طوری که نیاز نبود لیسانس و فوق لیسانس داشته باشید تا متوجه صحبت هایش باشید. بسکی مردی که در دهه ۸۰ بخشی از اموال خود را وقف کرد، شهرنشینی را برای دیگران گذاشت، به دل طبیعت رفت و ۳۵ سال در جنگلهای گلستان زندگی کرد تا جایی که مورد توجه رسانه ها قرار

هستند، اصلا محیط زیست نخوانده بود. استاد شفیع کلکنی تا ۱۵ سالگی مدرسه نرفته، زنده یاد مهلقا فالاح کتابداری خوانده بود نه محیط زیست. بزرگان دیگری مثل احمد شاملو، سهراب سپهری و... یکی از اینها از دانشکده ادبیات برخاستند. دکتر اسماعیل کهرم متخصص و دغدغه مند محیط زیست کشور با اشاره به این که بسکی تحصیلات محیط زیست نداشت، می گویند: «اما دانش آموخته های فراوانی در محیط زیست داریم که نوشته، مقاله و حتی کتابی از خود به جا نمی گذارند، اما دکتر بسکی به اندازه همه آنها مثرتر بود تا جایی که بعضی ها او را پدر محیط زیست

محمد اسماعیل اسدی - زنده یاد دکتر غلامعلی بسکی معروف به بابا بسکی (۸ بهمن ۱۳۱۰ - ۳۳ مرداد ۱۳۹۸) پزشک نیکوکار و حامی محیط زیست ایرانی در عمل و نه در حرف بود. وی در سال ۱۳۴۵ بیمارستانی را در شهر گنبدکاووس تأسیس کرد و در ۱۳۴۹ زندگی شهری را رها کرد و خام گیاه خوار مطلق شد و زندگی خود را در عمل دفاع از محیط زیست کرد. ایشان در ۸۸ سالگی در بیمارستان بسکی شهرستان گنبدکاووس استان گلستان دیده از جهان فرو بست. بزرگان دیگری که برخی از حامیان محیط زیست کشور بوده و هم ردیف بسکی بودند و برخی نیز

## ادامه تیتراژ اول



آمدند. دکتر گفت: شما که بچه‌های من هستید، دلم می‌سوزد نتوانید آن چه در توان دارید را به کار بگیرید. برای حفظ این مملکت، او به الگوهای توسعه پایدار و متوازن در کشور علاقه‌مند شد و اینها را در گوشه و کنار کشور پیدا می‌کرد و سعی داشت از آنها چیزی بیاموزد و آنها را ترویج کند. روزی نجار مشهلی را یافت که بیشتر از ۱۴۰ متر زمین نداشت و همه آن را ساختمان ساخته و بالای ساختمانش باغچه‌ای داشت پر از درخت و گل و میوه مورد نیازش را از همان باغچه برداشت می‌کرد. روزگار دیگری به سراغ روستایی شاهرودی می‌رفت که با دست از چاه آب می‌کشید و موه‌های انگور را آبیاری می‌کرد. روز دیگری به کوهپایه‌های مشهد می‌رود تا چوپانی را ببیند که زمین را در کوهپایه خریده که بیشتر از شیر یک‌سماور آب ندارد و با استفاده از الگوهای حفاظت از آب و خاک که پدرانمان آنها را با درایت یافته‌اند درختکاری کرده بود. از او می‌توان زیاد صحبت کرد. خلیل فرش‌باف داماد ایشان در مراسم تشییع و تدفین مرحوم دکتر بسکی در سال ۱۳۹۸ ضمن

ادامه می‌دهد، تخصص می‌گیرد و برای خدمت به مردم منطقه محروم، راهی ترکمن‌صحرامی‌شود. در آن‌جا شروع به مداوا و تأسیس نخستین بیمارستان در آن منطقه می‌کند. ابتدا نظرش مداوای بیماران است، ولی بعد آرام آرام می‌رود به آنجایی که به‌جای بیمار باید کل جامعه درمان شود و در آخر به آن‌جا می‌رسد که جهان و هر آنچه در آن است، یکپارچه‌اند؛ انسان‌ها و طبیعت و اینها را نمی‌توان جدا دید. او در مسیری که می‌رود خدمت مردم را در پیش می‌گیرد، محبوبیت، ثروت و شهرت پیدا می‌کند، اما هیچ‌کدام از اینها او را ارضا و اقیاع نمی‌کند. او هر روز دایره خدمات خویش را گسترش می‌دهد. به پشتیبانی بیماران لاعلاج روی می‌آورد؛ راضی نمی‌شود و می‌رود سراغ بچه‌های با استعداد تا آنها را کمک کند در آینده منشأ اثری شوند؛ این هم راضی‌اش نمی‌کند. به گسترش علم به واسطه خانه علم و خانه ریاضیات را در گنبدکاووس



معاون فنی جهادکشاورزی گنبدکاووس گفت: با شروع برداشت آفتابگردان در گلستان در روزهای آینده، پیش بینی می‌شود در پایان فصل برداشت ۵۰۰ هزار تن دانه برداشت شود. به گزارش روابط عمومی، حاجی نظر شیرمحمملی با اشاره به اینکه امسال سطح زیر کشت آفتابگردان در استان نزدیک به ۵ هزار هکتار است، اظهار کرد: قیمت خرید تضمینی آفتابگردان هم امسال هر کیلوگرم ۳۲ هزار تومان تعیین شده است. وی با بیان اینکه دانه آفتابگردان علاوه بر اینکه مصرف خوراکی دارد، از آن روغن گرفته می‌شود که برای پخت و پز نیز مناسب است، افزود: کنجاله دانه آفتابگردان هم که پس از روغن گیری، خوراک خوبی برای دام است. رئیس اداره پنبه و دانه‌های روغنی گلستان نیز با اشاره به اینکه امسال برآورد می‌شود حدود دو هزار و ۱۰۰ تن آفتابگردان آجیلی و هزار و ۸۰۰ تن آفتابگردان روغنی برداشت شود، گفت: از این سطح سه هزار و ۲۰۰ هکتار آفتابگردان آجیلی و هزار و ۸۰۰ هکتار آفتابگردان روغنی کشت شده است. علی موسی‌خانی با اشاره به اینکه هر کیلوگرم آفتابگردان آجیلی در بازار استان گلستان ۴۰۰ هزار ریال خرید می‌شود، افزود: خرید تضمینی هر کیلوگرم آفتابگردان روغنی در سال زراعی جاری حدود ۱۳۳ هزار ریال تعیین شده است در حالی که بخش خصوصی قیمت این محصول را در استان گلستان به ازای هر کیلوگرم ۲۰۰ هزار ریال پرداخت می‌کند. وی اضافه کرد: برداشت این دانه روغنی در استان هفته سوم مرداد تا آبان ماه به خاطر زراعت آن در دو بازه زمانی متفاوت فروردین و خرداد بعد از برداشت کله‌گندم و جو ادامه می‌یابد. موسی‌خانی اضافه کرد: اکنون کار برداشت دانه آفتابگردان آجیلی از مزارع زیر کشت در فروردین ماه و از شهرستان کاله آغاز شده است.

جهان، اما چه کسانی دکتر بسکی را به جایی رسانند که ما ایشان را با قداست یاد می‌کنیم؟ چهار وزنه شخصیتی و فکری تاثیرگذار بر زندگی دکتر بسکی عبارتند از: آلبرت شواینرتر در رأس، تولستوی و بعد گاندی و بعد مولانا. می‌شود گفت سیر تکامل وجودی دکتر بسکی از آلبرت شواینرتر شروع و به مولانا ختم می‌شود. «زنده یاد دکتر بسکی قبل از مرگ خویش وصیت کرد که بر مزار وی سنگ کار نشود یعنی خاک باشد تا از روییدن سبزه بر سر

امرداد ۱۴۰۳ یادآور شد: امروزه به محیط زیست و مسائل طبیعت توجه خاصی می‌شود در صورتی که پدرم مسائل محیط زیست را از ۵۰ سال پیش مورد توجه قرار دادند. به‌ناز بسکی افزود: پدر معتقد بود که به ازای تولد هر فرزند باید درخت و یا نهالی کاشته شود تا تعادل بین زندگی انسان‌ها و طبیعت حفظ شود. دختر دکتر بسکی تصریح کرد: امروز علاقمندان به طبیعت برای آرامش روح دکتر بسکی در طبیعت و جنگل‌های اطراف نهال و یا درخت



### داماد دکتر بسکی گفت: وی وصیت کردند که بر مزارش سنگ کار نشود تا از روییدن سبزه بر سر قبرش محروم نشود و ما به احترامش به وصیت دکتر عمل نمودیم

قبرش محروم نشود. خانواده بسکی نیز به این وصیت عمل کردند. همچنین خانواده دکتر بسکی بنا به پاس تفکرات محیط زیستی وی در همان زمان فوتش از عموم کسانی که مایل به شرکت در مراسم ترحیم و تشییع بابا بسکی بودند درخواست کردند تا از آوردن و ارسال هرگونه پلاکارد، تاج گل و بنرهای تسلیت خودداری کنند. روز جمعه ۲۶ مرداد ۱۴۰۳ مراسم بزرگداشت پنجمین سالگرد درگذشت این مرد بزرگ و عملگرا در حفاظت از محیط زیست و جنگلهای هیرکانی در تنگراه محل دفن ایشان با حضور رهروان و علاقمندان محیط زیست از استان گلستان و سایر نقاط کشور برگزار گردید. راهش پر رهرو باد. به امید پایندگی سرزمین.

پژوهشگر بین‌المللی  
آب و خاک و کنشگر محیط زیست  
از استان گلستان

غرس کردند تا در سال‌های آینده شاهد احیا طبیعت برای نسل آینده باشیم. غلامرضا خاکی، مدرس دانشگاه و مولف، درباره خدمات دکتر بسکی می‌گوید: «طبیعت برای طبیعت یک سخن است. نگران محیط زیست بودن برای بقا یک مسأله و نگران محیط زیست بودن برای بقای زنده‌ماندن انسان برای این‌که بتواند به سوی یک آرمان بزرگتر جهت‌گیری کند، مسأله دیگری است که به نظر من دکتر بسکی چنین نگاهی به محیط زیست داشت.» این مدرس دانشگاه با تکیه بر دست‌نوشته‌های دکتر بسکی ادامه می‌دهد: «زندگی بسکی نشان از این دارد که ایشان سراسر عمر در پی آواز حقیقت بوده‌اند. انسان‌های بزرگی می‌میرند و با نوع رابطه و نسبتی که با جهان داشتند، همواره بر دیگران تأثیر می‌گذارند. دکتر بسکی یکی از مصادیق این سخن است. «ایشان یک عملگرایی معنوی مسئول بود در برابر جهان؛ خویش و

تشکر از حضور همه مسولان استانی، شهرستانی و مردم اظهار کرد: مرحوم دکتر بسکی سال‌ها منتظر این اتفاق بودند و ترسی از مردن در شخصیت رفتاری پدر طبیعت دیده نمی‌شد و مرگ را زندگی دوباره می‌دانستند. وی تصریح کرد: طبق وصیت وی پیکر دکتر بسکی در منزل موقوفه واقع در روستای «تنگراه» از توابع شهرستان گالیکش دفن گردید. داماد دکتر بسکی گفت: وی وصیت کردند که بر مزار وی سنگ کار نشود تا از روییدن سبزه بر سر قبرش محروم نشود و ما به احترام وی به وصیت دکتر عمل نمودیم. به‌ناز بسکی دختر دکتر بسکی که از خادمین سلامت کشور می‌باشند، می‌گوید: پدرم مسائل محیط زیست را از ۵۰ سال پیش مورد توجه قرار دادند، به وصیت دکتر بسکی هزینه مراسم ختم وی همه ساله صرف امور خیریه می‌شود. دختر دکتر بسکی نیز در پنجمین مراسم سالگرد درگذشت وی در روز جمعه ۲۶

تأسیس می‌کند، راضی‌اش نمی‌کند و او می‌خواهد هر روز دایره خدمات بی‌چشمداشتش گسترده‌تر باشد. بعد از همه اینها وارد دایره محیط‌زیست می‌شود. نخست به پارک ملی گلستان کنار دستش توجه دارد و سعی می‌کند با همکاری دست‌اندرکاران و بومی‌ها برای حفاظت از پارک کاری کند، ولی باز هم او را راضی نمی‌کند. هر روز به یک چیز جدیدی می‌رسید و سعی می‌کرد آن را گسترش بدهد. مثلاً در طبیعت به درخت توجه بسیاری می‌کرد. او دریافته بود اگر درخت سالم باشد، طبیعت سالم است. بسکی شیوه سخن خاص خودش را برای جلب توجه داشت. یک‌بار در جلسه مدیران کل منابع طبیعی کشور رفته بود. دکتر شروع کرد به گفتن این‌که شما پدر این کشور را درآورده‌اید، شما که فاتحه همه‌چیز را خوانده‌اید، شما که این جنگل‌ها را نابود کرده‌اید و... درست همان‌جایی که همه به غلبان

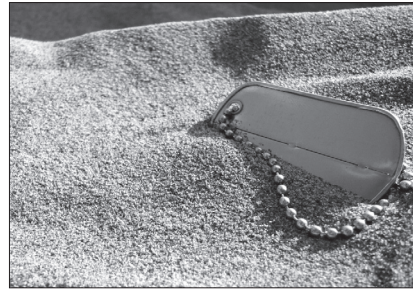
گلشن مهج

۰۱۷۳۲۲۴۴۳۰۲



# ۲۴۴ آزاده گنبد کاووس تجلیل شدند

هشت سال دفاع مقدس به اسارت رژیم بعث عراق درآمدند و بخشی از دوران زندگی خود را در زندان‌های این رژیم سپری کردند، با حضور فرماندار، امام جمعه و برخی مسئولان این شهرستان مرزی برگزار شد. به گزارش روابط عمومی، رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران گنبد کاووس گفت: آزادگان در دوران اسارت با پایمردی، عزت و سربلندی میهن اسلامی را حفظ کردند. معصومه حسینی آزادگان را نماد پایداری ملت ایران دانست و افزود: این عزیزان سرفراز، برگ زرینی از تاریخ انقلاب اسلامی هستند. وی از صبر و تحمل همسران آزادگان قدردانی کرد و ادامه داد: آزادگان و خانواده آنها موجب افتخار ملت ایران هستند. رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران گنبد کاووس گفت: این شهرستان مرزی در دوران هشت



سال دفاع مقدس ۲۴۴ آزاده سربلند داشته که از زمان آزادی و ورود به میهن اسلامی تاکنون ۳۸ نفر آسمانی شدند. حسینی افزود: این نهاد به آزادگان، همسران و

فرزندان آنها برابر قوانین و دستورالعمل‌های موجود خدمات و تسهیلات در بخش‌های گوناگون از جمله اشتغال، مسکن، تحصیل و خرید خودرو ارائه می‌کند. امام جمعه گنبد کاووس هم در این مراسم با تبریک سالروز ورود آزادگان به میهن اسلامی، بر لزوم تکریم این عزیزان و خانواده آنها از سوی ادارات و نهادهای مردم تاکید کرد. حجت الاسلام محمود ترابی افزود: بهترین تکریم آزادگان، رفع مسائل و مشکلات آنهاست که متولیان باید در حد توان و قوانین در این خصوص اهتمام داشته باشند. وی همچنین آزادگان را گنجینه‌ای بزرگ از صبر و مقاومت در برابر دشمنان دانست و اضافه کرد: این عزیزان در زمانی که اسلام به شمشیر آنها برای مقابله با کفار نیاز داشت، عازم جبهه‌ها و جهاد با دشمن شدند.

نیازمندی خانواده، تحت پوشش کمیته امداد قرار گیرند. وی با بیان اینکه مبنای خدمت‌رسانی کمیته امداد، دهک‌بنی خانوار است، تصریح کرد: همه کسانی که جزو سه دهک اول خانوار باشند امکان بهره‌مندی از خدمات کمیته امداد متناسب با نیاز خود را خواهند داشت. معاون حمایت و سلامت خانواده کمیته امداد گلستان تاکید کرد: چنانچه فردی جزو دهک چهارم و یا پنجم باشد، می‌تواند پس از ثبت‌نام در سامانه حیات از خدمات اشتغال امداد بهره‌مند شود البته در کنار توجه به دهک خانوار به نیازمندی معیشتی و مهارتی خانواده نیز لحاظ شود.



با بیان اینکه مساعلت درمانی متناسب با مدارک و اسناد پزشکی انجام می‌شود اظهار کرد: سقف کمیته امداد برای پرداخت وام ارزان قیمت تا سقف ۵۰۰ میلیون ریال است که مساعلت از طریق صندوق امداد ولایت و بانک مهر ایران انجام می‌شود. وی ادامه داد: تعمیر و تامین لوازم ضروری منزل از دیگر خدمات کمیته امداد به مددجویان تحت پوشش است که در همین راستا مددجویان متقاضی باید با مراجعه به سامانه «سه‌ها» کمیته امداد درخواست تعمیر و یا تامین لوازم ضروری منزل را ثبت کنند. معاون حمایت و سلامت خانواده کمیته امداد گلستان افزود: پس از ثبت درخواست توسط مددجویان متقاضی، مددکاران از منزل مددجو بازدید کرده و در صورت تایید درخواست، مساعلت لازم انجام می‌شود. همچنین مددجویان امکان بهره‌مندی از وام کارگشایی را هم خواهند داشت. صفرپور با بیان اینکه فرایند شناسایی و پذیرش مددجویان تحت پوشش کمیته امداد براساس دهک درآمدی است، گفت: اگر سه دهک اول درآمدی از شرایط نیازمندی امداد برخوردار بوده و فاقد بیمه اجباری باشند، می‌توانند در سامانه امداد هوشمند ثبت‌نام کنند تا پس از بررسی میدانی و تایید

## پرداخت وام ۵۰۰ میلیون ریالی به مددجویان

معاون حمایت و سلامت خانواده کمیته امداد گلستان گفت: مددجویان بیماری که توان پرداخت هزینه‌های انجام عمل جراحی را ندارند با مراجعه به کمیته امداد و ارائه مدارک پزشکی، می‌توانند از مزایای وام کم‌بهره درمانی بهره‌مند شوند. به گزارش روابط عمومی، محمد صفرپور

## ۲۰ پروژه ورزشی تا پایان سال جاری به بهره برداری می‌رسد



مدیرکل ورزش و جوانان گلستان گفت: با همت مسوولان نظام ۲۰ پروژه ورزشی تا پایان سال جاری در استان گلستان به بهره برداری می‌رسد. به گزارش روابط عمومی، قاسمعلی برزمینی اظهار کرد: در سفر نخست دولت سیزدهم به استان گلستان میزان ۲۱۸ میلیارد تومان اعتبار برای تکمیل ۲۰ پروژه نیمه تمام ورزشی اختصاص یافت. وی با اشاره به آغاز به کار مجلد سالن ۶ هزار نفره شهرستان گرگان بعد از ۱۰ سال وقفه در دولت سیزدهم خبر داد و افزود: با تلاش‌هایی که در دولت سیزدهم صورت گرفت چمن مصنوعی فوتبال استادیوم کردکوی بعد از ۱۵ سال افتتاح شد. مدیرکل ورزش و جوانان گلستان گفت: در سفر دوم رئیس جمهور سیزدهم به استان گلستان سالن تختی بندرتکرمن بعد از ۱۸ سال وقفه به همراه ۱۷ پروژه ورزشی دیگر افتتاح شد. وی یادآور شد: افتتاح چهار سالن ورزشی، ۹ چمن مصنوعی مینی فوتبال، افتتاح ۱۸ خانه ورزش روستایی، دو چمن مصنوعی بزرگ مسابقاتی، یک زمین والیبال ساحلی و روشنایی مجموعه سوارکاری گنبد کاووس از جمله پروژه‌هایی بود که در سفر دوم رئیس جمهور شهید به استان به بهره برداری رسید.

# ارائه خدمات رایگان به بیماران دیابتی فراهم شد

قرار گرفته است. انصاری فرد افزود: فهرست داروها، «تراستوزوماب امتانین» با ۲ دوز ۱۰۰ میلی گرمی و ۱۶۰ میلی گرمی، «جفیتینیب» ۲۵۰ میلی گرم، «بروتوکس ماب» ۵۰ میلی گرمی، «ابیراترون استات» با دوزهای ۲۵۰ و ۵۰۰ میلی گرم، «الپاریب» ۵۰ و ۱۰۰ و ۱۵۰ میلی گرم، «پرتوزوماب و اوسیمرتینیب» با دوزهای ۴۰ و ۸۰ میلی گرمی است. وی ادامه داد: این داروها با سهم ۷۰ درصد در سامانه نسخه الکترونیک بیمه سلامت پیاده‌سازی شده و بیماران نشاندار شده با تجویز نسخه الکترونیک با مراجعه به داروخانه‌های طرف قرارداد می‌توانند از حمایت صندوق بیماری خاص و سخت علاج بهره‌مند شوند. رئیس اداره استاد پزشکی اداره کل بیمه سلامت گلستان گفت: برای کودکان کمتر از ۱۲ سال مبتلا به دیابت که نیازمند پایش مداوم قند خون بوده، هزینه دستگاه سنسور قند خون با ارائه مدارک و مستندات تا سقف معینی قابل پرداخت است.

سقف چهار میلیون ریال هر پنج سال یکبار و پمپ زیر جلدی انسولین تا سقف مبلغ ابلاغی برای بیماران از طریق خسارت متفرقه قابل پرداخت است. وی ادامه داد: امکان تجویز نوار آزمایش قند خون تا سقف ۱۰۰ عدد به مبلغ یک میلیون و ۴۰۰ هزار ریال و سوزن تا سقف ۱۰۰ عدد در ماه در سامانه نسخه الکترونیک بیمه سلامت توسط پزشکان فراهم شده که با تجویز آن، بیماران می‌توانند با مراجعه به داروخانه‌های طرف قرارداد به صورت بیمه‌ای اقلام مذکور را دریافت کنند. وی خاطرنشان کرد: در صورت تهیه تجهیزات فوق از مراکز تجهیزات پزشکی می‌توانند با ارائه صورتحساب معتبر نسبت به دریافت هزینه خود از طریق مراجعه به واحد خسارت متفرقه اداره کل اقدام کنند. رئیس اداره اسناد پزشکی اداره کل بیمه سلامت گلستان گفت: ۱۲ قلم داروی موثر در درمان بیماران سرطانی زیر پوشش حمایت مالی صندوق بیماری خاص و سخت علاج

رئیس اداره اسناد پزشکی اداره کل بیمه سلامت گلستان گفت: با فعالیت صندوق بیماری‌های خاص و سخت‌علاج، بیماران دیابتی به صورت رایگان از خدمات بیمه درمان بیمه سلامت بهره‌مند می‌شوند. به گزارش روابط عمومی، علی انصاری فرد اظهار کرد: بیمار دیابتی برای استفاده از مزایای این صندوق باید با ارائه مستندات بیماری (گواهی پزشک و برگه آزمایش) در سامانه مدیریت نشان بیمه سلامت، نشاندار شود. وی یادآور شد: بعد از ثبت نشان، این دسته از بیماران هنگام مراجعه برای دریافت خدمات مرتبط با بیماری از قبیل داروهای درمان دیابت و خدمات پزشکی در ارتباط با بیماری برای مثال دستگاه مانیتورینگ قند خون (CGM) و لیزر شبکیه چشم و خدمات پرتوپزشکی و خدمات بستری، فرانشیز پرداختی به میزان قابل توجهی کاهش یافت. انصاری فرد گفت: هزینه تجهیزات لازم از قبیل دستگاه گلوکومتر، تا



اُتو (خانه)

# این خانه سیاه سیاه است

خلف با تیپ و ظاهری معصوم‌گونه را در همه اتفاقات می‌بینیم، خودش آتش بیار معرکه می‌شود ولی آب هم به آتش می‌ریزد، هر چه پیش می‌رویم، این خواهرزاده خلف کم‌کم برایمان مشکوک می‌شود که او با این همه از خودگذشتگی دنبال چیست؟ با رفتار متناقضش گیج‌مان می‌کند. او خودش زنگ می‌زند که از علوم پزشکی بیایند و جنازه را تحویل بگیرند، از آن طرف به دختر مرحوم هم زنگ می‌زند که آمدنش مانع بردن جنازه می‌شود. راز خواهرزاده جذاب‌ترین کلیشه‌ی همه قصه‌هاست. عشقی نهان که از کودکی به صورت رازی سر بسته در صندوق دلش مهر و موم مانده و حالا می‌خواهد از این موقعیت برای بیان عشقش استفاده کند. بیانی که به جای ایجاد صحنه‌های احساسی، شخصیت دختر را لحظه به لحظه برایمان آشکارتر می‌کند.

## دختر رازی دارد!

راز دختر هسته مرکزی و پاسخ اصلی به معمای درام است. انگیزه دختر هم مانند پسر دایی‌اش کم‌کم برایمان پیچیده می‌شود، دختری که سال‌هاست خبری از پدر پیر و مریضش ندارد چطور در یک آن رگ پدر دختریش اینگونه بالا زده است؟ اول از همه مرگ پدر تا حدود زیادی توجیه کننده رفتاراش است ولی در سکانس دونفره‌اش با پسردایی و احساسات و نظریات عجیبش آشنا می‌شویم، جهان‌بینی‌اش نسبت به عشق و ازدواج طوری ما را غافلگیر می‌کند که به او هم شک می‌کنیم، چنین انسان بی‌احساس چطور می‌تواند تا این حد برای پدرش بی‌تابی کند؟! در این مرحله از فیلم تکلیف عشق نافرجام پسردایی مشخص می‌شود ولی راز دختر برایمان مهم‌تر می‌شود! کارمند دانشگاه که مسئول بردن جنازه است هم رازی دارد! او به واسطه خطبی که کرده گویا این ماموریت برایش حکم مرگ و زندگی را دارد و باید به هر نحوی شده، جنازه را به دانشگاه برساند. این "باید" تا جایی نمود پیدا می‌کند که از شکایتش بابت کتک خوردن توسط خواهرزاده صرف نظر می‌کند. روحانی محل هم با آن دیالوگ‌های اغواگرانه‌ی زن رازی از گذشته دارد ولی احتمالا کارگردان بیشتر از این نتوانسته به آن بپردازد.

## داماد هم رازی دارد!

رازی که احتمالا با راز مرگ پسر خانواده مرتبط است. داماد که در زندگی شخصی قربانی تجاوز در کودکی است، دلیل اصلی قهر دختر با پدر و برادرش است، پدر توسط برادر از این راز تحقیر کننده مطلع می‌شود و مانع ازدواج دخترش می‌شود، برادری که در یک تصادف مشکوک کشته شده و راننده هیچ‌گاه پیدا نشده! با آمدن داماد خواهرزاده از دور خارج می‌شود!

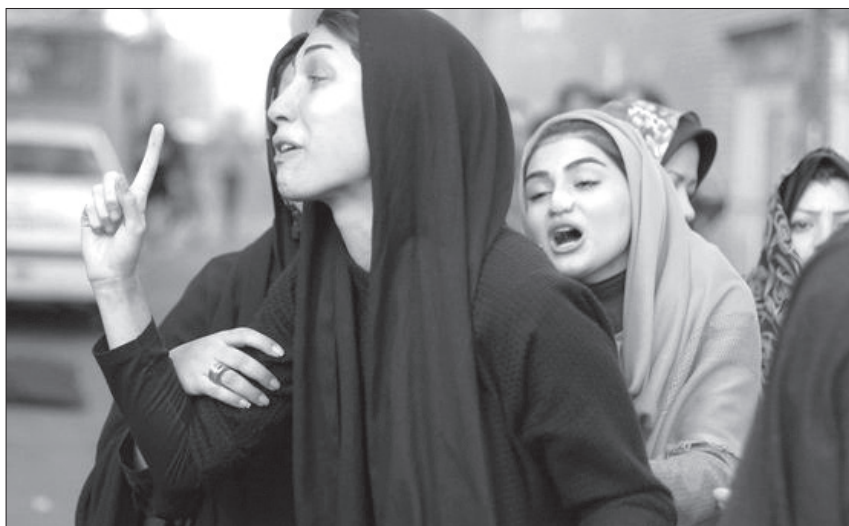
## جنازه هم رازی دارد

پدر در اواخر عمرش، در نوسان نسیم قرار داشته، گاهی حافظه‌اش مثل ساعت کار می‌کرده و گاهی هم نه! چندباری به خواهرزاده‌اش گفته: دختر و دامادش به دیدنش می‌آیند. کسی آن‌ها را ندیده ولی پدر مطمئن بوده که آنها چندباری به خانه‌اش آمده‌اند و این مطلب را به خواهرزاده‌اش گفته. پدر در دو راهی ترس از اینکه توسط داماد و دخترش چیز خور نشود و یا اینکه دچار توهم شده، با یک واکنش هوشمندانه وصیتی عجیب می‌کند: جنازه‌اش را به دانشگاه علوم پزشکی تقدیم کنند تا اگر هم مسموم شده باشد در تشریح جنازه‌اش دلیل مرگش مشخص شود.

این راز که هسته مرکزی فیلم است با ورود داماد برملا می‌شود! خانه فیلم سیاهی است که آن روی سکه‌ی آدمیزاد را بی‌پرده بیان می‌کند.



علی درزی



فیلم های تک لوکیشنی این چنینی، در اولین گام یعنی فیلمنامه، خلاقیت و درایت نویسنده را به چالش می‌کشد تا هم بتواند فرم را اجرا کند و هم به لحاظ داستانی بتواند قصه را جذاب روایت کند! مخصوصا اگر رازی در میان باشد. در این مواقع من همیشه یاد فیلم هشت نفرت انگیز تاراتینو می‌افتم و آن اپیزود که نامش بود:

## "دومرگو رازی دارد!"

در فیلم خانه نیز چنین است، هرکس رازی دارد! قرار است بنا بر اتفاقات کنش گر داستانی (اغلب با دیالوگ همراه است) این رازها (کثیف!) را یکی پس از دیگری کشف کنیم. شخصیت‌های فیلم بر اساس شقاوت انسانی نوشته شده نه رستگاری و یا حتی خاکستری بودنشان.

## این خانه سیاه سیاه سیاه است!

خانه مانند داستان‌های استیون کینگ در مکانی که داستان رخ می‌دهد رازی ندارد. (مثلا هتل فیلم درخشش که روی گورستان سرخپوست‌ها بنا شده بود) یعنی خود خانه به خودی خود رازی ندارد، بلکه خانه محلی است که رازهای چرک‌آلود شخصیت‌ها در آن نهفته است.

## خواهرزاده رازی دارد

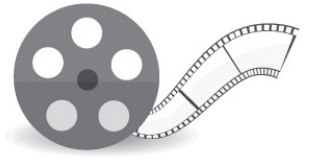
اولین راز عشق قدیمی خواهر زاده به دختر خانواده است. عشقی قدیمی و نوستالژیک و ناکام که در طول سال‌ها او را رها نمی‌کند، در فیلم رد پای این خواهر زاده‌ی به ظاهر

فرم و داستان به ندرت در سینمایمان رخ می‌دهد. بجای کات در واقع همان همراهی دوربین با شخصیت‌ها را داریم که به واسطه دیالوگ و تغییر مکان در فیلم اجرا می‌شود! این ساختار متلاطم و نوع پلان سکانسی‌اش تا پایان فیلم یکدست است. فیلم با یک گره شروع می‌شود و آن هم عدم رضایت دختر برای تشریح شدن جنازه پدرش است و مصر است که پدرش را تا قبرستان تشییع کند. ما به واسطه همین دوربین جستجوگر و جنازه‌ی روی زمین مانده شروع به کشف می‌کنیم. در ابتدا با شخصیت خواهر زاده آشنا می‌شویم که انگار او بوده که دختر را خبر کرده، دختری که سال‌ها با پدر قهر بوده حتی به دیدنش نیامده. از پیچ‌پیچ همسایه‌ها می‌فهمیم این خانه مانع عربض شدن کویچه بوده و حالا با مردن تنها مخالف با شهرداری، می‌توانند پول خوبی به جیب بزنند، ولی به شرطی که وارثان بلافاصله تکلیف این خانه را مشخص کنند. و در همین دیالوگ خواهرزاده می‌فهمیم که داماد خانواده به اندازه کافی آدم زرنگی است و لازم نیست که اهالی نگران باشند. اطلاعات دیالوگی در فیلم بسیار بسیار زیاد است، چیزی فراتر از ۷۵ دقیقه! به لحاظ فرم روایت و محدودیت زمانی و مکانی، فقط دیالوگ است که بار همه چیز را به دوش می‌کشد. تعلیق، غافلگیری، شخصیت پردازی، بار همه را فقط دیالوگ می‌کشد! دیالوگی که به زبان تورکی است و به واسطه زیرنویس خواندن، بسیاری از ریزه کاری‌ها دیده نمی‌شود. چه در اجرا و چه در گفتگو! اول فیلم به قدری دیالوگ‌ها رگیاری و نامانوس بود که بعید نیست مخاطب مجبور به باز شود!

مارکز داستان کوتاهی دارد به نام "زیباترین غریق جهان". روزی بچه‌های یک روستا در ساحل جنازه‌ی غرق‌ی را می‌یابند که از اندازه معمولی یک انسان بزرگتر است، البته بهتر است بگویم خیلی خیلی بزرگتر است تا جان مطلب ادا شود، طوری که از دور شبیه به کشتی یا نهنگ است و گاهی هم به سبک ژنالیسم جادویی در قامت یک انسان معمولی جلوه می‌کند، می‌توان از آن به عنوان یکی از زندانه‌ترین شخصیت‌های دنیای ادبیات هم نام برد، شخصیت اصلی داستان یک جنازه است، جنازه‌ای که با ورودش به آن روستا تمام قواعد و چارچوب‌های زندگی اهالی را بر هم می‌زند! تا جایی که رویاهایشان بزرگتر از پیش می‌شود و در زندگی واقعی خود هم با مشکل مواجه می‌شوند. مارکز اصل ساختن و خراب کردن را خوب بلد است، او در این داستان دنیایی را با ورود یک جنازه می‌سازد و آن را به نابودی می‌کشاند! این جنازه را می‌توان نمادی از ورود کالاهای مدرن به مناطق سنتی دانست یا حتی مرده پرستی، اسطوره یا قدیس سازی. در فیلم "اُتو" یا "خانه" داستان روی یک جنازه می‌چرخد، جنازه‌ای که می‌توان او را به عنوان شخصیت فرعی‌ای دانست که تمام نقش‌های اصلی روی آن بنا می‌شوند و به عنوان محرک اصلی داستان در فیلم حضور می‌یابد! فیلم اهل تعارف و مین و من نیست و همان اول مخاطب را به میان حادثه پرتاب می‌کند. (البته که این پرتاب به لحاظ زمانی، به مخاطب غیر آذری زبان کمی تا حدودی سخت می‌گذرد!) فیلم سعی دارد به لحاظ کنش داستانی از بی‌کنش ترین عامل، یعنی جنازه؛ برای پیشبرد داستانش استفاده کند. مردی تنها و طرد شده توسط تنها دخترش، در اواخر سال‌های عمرش به آرزایمر دچار شده، پیرمرد وصیت می‌کند جنازه‌اش را به خاک نسپارند و در عوض به دانشگاه علوم پزشکی اهدا کنند. فیلم با آشفتنگی صحنه ورود جنازه به خانه شروع می‌شود، آشفتنگی‌ایی که دختر به پا می‌کند. دختر چنان الم شگه‌ای به پا می‌کند که همه انگشت به دهان عزاداری‌اش می‌مانند. دوربین در واقع زاویه دید بیننده به این ماجراست، دوربین اصولا از پشت به بازیگران نزدیک می‌شود و ملام در تلاطم است، این ساختار فرمیک حرکت دوربین به نحو احسن حس نادانستگی و نشناختن را به مخاطب القا می‌کند. یکی از جنبه‌های خوب فیلم، زلال تایم بودن فیلم است. فیلم به لحاظ زمانی هیچ قطعی ندارد، یعنی اگر فیلم ۷۵ دقیقه است، دقیقا همان ۷۵ دقیقه، از زمان شروع فیلم در داستان می‌گذرد. بزرگترین چالش برای حفظ این انسجام زمانی، کات است. کارگردان سعی کرده تا می‌تواند کات نزند و از پلان سکانس استفاده کند، با دوربین روی دست به این مهم دست می‌یابد. وقتی می‌گویم مهم یعنی واقعا کار مهمی انجام داده و این طور منطبق شدن



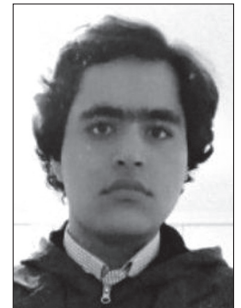
# شرلوك هلمز



دلایلی دارد. ذهنش تماماً منطقیست. منطق ذهنش را تاباشته و اگر گهگاه احساسی در تنش میلرزد، یا از آیرین آدلر است - که مانند فام فاتال عمل کرده - میکند - یا از خواهرش - در قسمت آخر فصل چهارم، و یا از وابستگی به دکتر واتسون، که البته آن را هم نشان نمیدهد و صرفاً دوستش دارد و میدانیم که دوستش دارد ولی خوب به زبان و بیان و عمل نه فقط کنارم باش دکترجان. شرلوك همچو کسیست. با ذهنی باهوش و منتقد و تیز و سریع. هوشمندترین و رکتترین کسی که بتوانید تصور کنید.

## در لندن نو.

راستش لندن نو عنوان خوبی نیست. بس که لندن قدیم و جدید در بو و کرنا شده است. نمونه ی معروفش هم رمان دنیای فشنگ نو است. که در لندن نو اتفاق میافتد. یا رمان ۱۹۸۴. که آن هم در لندن است. حالا هم یک شرلوك داریم در لندن قدیم و یک شرلوك در لندن جدید... یعنی نو. در لندن نو. در لندن با سلطنت محترمه ی کبیره. شرلوك نو در همین شهر نو و زیر همین سلطنت قدیم است. شرلوك از همان قسمت اول پرونده هایش را شروع میکند. هر قسمت داستانی جداگانه دارد. با این تفاوت که برای افرادی که قراست در قسمتهای بعدی هم حضور داشته باشند کمی مقدمه چینی ایجاد شود. پس باید در این قسمت یک برای دکتر واتسون و حضورش در افغانستان کمی پیش زمینه بیاوریم. در انتهای فصل یک هم برای جیمز موری آرتی. سپس هر قسمت داستان جداگانه ی خودش را طی میکند به شکلی که سرعت داستانها با وجود اینکه باید کمی آرام بگیرد به خاطر حل و فهم معماها، اما باز هم آهسته نمیشود و چنان این شرلوك و دکتر واتسون از خیابان بیکر پلاک ۲۲۱ بی، از اینور به آنور در جستجو و تلاش و رفت و آمد و آمدورفت هستند و هستند، که مخاطب لحظه ای نمیتواند نفس بکشد از این حجم معماهای درهم رفته و پازل های مختلف. اگر آرتور کانن دوئل داستان را با دکتر واتسون پیش میرود، اینجا سریال با هر دوی اشخاص پیش میرود، گرچه که همچنان وزنه ی دکتر واتسون بیشتر است. این هم بیشتر به این دلیل است که نزدیکی بیش از حد به شرلوك ممکن نیست. علم و غرور زیادی اجازه نمیدهد که ببینی اش. واتسون واسطه ی مناسبی ست برای این امر. در سریال هم واتسون این کار را انجام میدهد و هم مالی هوپر که دکتری در پزشکی قانونیست و هم برادرش مایکرافت و هم آیرین آدلر. به نوعی تمامی اشخاص قراست در عین اینکه راهگشای شرلوك باشند در حل معماها و جنایتها، در عین حال، ما را در شناخت شخصیت بسیار سهل و ممتنع شرلوك کمک کنند. به نوعی مخاطبان درون دیجیتیک اند. وضع مخاطبان برون دیجیتیک هم که ما باشیم وضع خوبیست: نشسته روی روی سیزده قسمت پر هیجان، که با ریتم و تمپو و موسیقی بی عالی پیش میرود جلویمان.



محمد صالح فصیحی



ما وقتی به خواندن شرلوك در کتابش میپردازیم و یا به دیدن سریالش مینشینیم، از قبل یکسری موارد در ذهنمان حک شده است، از جمله اینکه ما با داستان رویه روییم، که جنایت امری خاص است نه عام، که کارآگاه خصوصی از خود کارآگاه خاص ترست، که شرلوك در کتاب همان ویژگیهایی را دارد که شرلوك در سریال، منتهی در سریال ویژگیها بهروز شده است. این حرف من هم نیست، حرف سازندگان است و وقتی هم که دقیق شویم بهش، منطقی میبینمش. شرلوك کتاب، در آن زمان و در آن سالها از هرچه که داشت و میتوانست استفاده میکرد، چرا شرلوك الان از گوشی و تبلت و اینترنت استفاده نکند وقتی این وسایل ذاتی این عصر شده است؟ همانطور که در آن زمان ارایه و گاری و کالسکه مرسوم بوده، درین زمان هم تاکسی مرسوم است و هواپیما و ماشین. پس دیگر فرقی ندارد که شرلوك در چه زمانی باشد. مهم شرلوك بودن شرلوك است. حالا سوال اینست که شرلوك کیست؟ سوال خوبیست.

## شرلوك کیست؟

شرلوك یک کارآگاه خصوصیتست که در حقوق و ریاضیات و پزشکی و منطق سررشته ی بالایی دارد و ذهنش مانند یک دایره المعارف است. شرلوكی که در سریال است، شرلوكی ست که حواسش به همه چیز هست. به رنگ لباس تا نوع ریش و مو، تا حالت ناخنها و نوع قدم زدنها و نحوه ی چیدمان خانه و چیدمان کلمات. برای هر چیزی

پیوند بخورد، نتیجه میشود ارتقای همان تدوین موازیهای ژانر جنایی در حوادث، اما اینبار در نوع خیلی بهترش. در نوع وسیعترش. اگر آرتور کانن دوئل چند رمان بیشتر ندارد و غالب حضور شرلوك را در داستان کوتاههایش میآورد، در این سریالها، هر قسمت سریال مانند یک فیلم سینمایی و یک رمان است، و حالا هر مسئله و جنایت باید از قوت و قدرت بیشتری برخوردار باشد تا بتواند مخاطب را تا انتها بکشاند. چون به نظرم ژانر جنایی اگر فقط و فقط بخواهد روی مسائل تک وجهی جنایت تمرکز کند، میتواند کسالت بار شود. ولی وقتی که با شیوه و رویکردی که گیتیس و موفات و دوئل در پیش گرفتند، در موازات حل معما و جنایت، ما با عشق و احساس و توهم و روانشناسی و طنز و نگرانی و سیاست هم درگیر میشویم، و امر جنایی-جنایت، در جهات مختلفی مورد بررسی قرار میگردد؛ و یا در کنار امر جنایی، امور دیگری نیز قرار میگردد، این به جذابیت بیشتر این ژانر منجر میشود. به جذابیت جنایت.

## شمایل مرگ شرلوك

من با یکی از نویسندگان و مترجمان خوب صحبت میکردم و او میگفت که شمایل شرلوك در سریال، نشانه ی اینست که شرلوك دیگر نمیتواند وجود داشته باشد. شرلوكی که گاهی محتاج میشود به غرق شدن در سیگار و مواد. اینها دالیست بر مرگ شرلوك در عصر حاضر. من حرفش را قبول نداشتیم و ندارم هم. چرا؟ به این دلیل که

عنوان: شرلوك شرلوك است! - حل جنایت در لندن نو - زیر ذره بین کارآگاه خصوصی - شرلوك مدرن؟ - یک شرلوك و هزار سودا - منطقی و واقعی- عجیب اما واقعی - تولد دوباره ی شرلوك شرلوك سریالی تلویزیونیست که در سال ۲۰۱۰ به روی آنتن شبکه ی بی بی سی و دیلوجی بی اچ رفت و محصول مشترک همین دو شبکه ست. ساخت سریال شرلوك از سال ۲۰۱۰ شروع شد و تا سال ۲۰۱۷ ادامه پیدا کرد؛ شاید فکر کنید که چقدر طولانی، ولی آنقدر هم طولانی نیست. شرلوك هولمز کلا دارای چهار فصل است. چهار فصل سه قسمتی، که هر قسمتش نود دقیقه ست - چیزی در مایه های یک فیلم سینمایی. شرلوك چهار فصل دارد، به علاوه ی یک قسمت ویژه، برای کریسمس. در مجموع میشود سیزده قسمت. مارک گیتیس و استیون موفات خالقان سریال هستند. هم در مقام نویسنده و هم در مقام کارگردان. کسانی اند که - اگر بخواهیم خیلی خلاصه بگویم - به نظرشان شرلوك هولمزهای قبلی کند و حوصله سربز و خسته کننده بوده اند. به نظرشان شرلوك هولمز دارای جاذبه ها و ویژگی هایی بوده که میتوانسته حتی با جایگیری در همین زمان امروز و مدرن، خودش را وفق بدهد و باز به حل معماها و جنایتها مشغول شود. همین شد که دوباره سراغ آثار سر آرتور کانن دوئل رفتند و به نوعی از کتابهای او اقتباس کردند. برای نقش شرلوك، از بندیکت کامبریج، و برای دکتر واتسون از مارتین فریمن استفاده کردند. نظر گیتیس و موفات درباره ی جاذبه ی شرلوك در دنیای جدید درست از آب درآمد و سریال شرلوك با اقبال خیلی زیادی رویه رو شد. شرلوك جایزه باران شد: امی، گلدن گلوب، بفتا، پبپادی، بهترین بازیگر مرد، بهترین بازیگر مکمل مرد. برنده ی پربیننده ترین ساعات و...

## جنایت را ببین!

آقایان گیتیس و موفات به ژانر کتابهای شرلوك هولمز دست نزنند، نه تنها دست نزنند بلکه آن را اعتلا هم بخشیدند و بهترش هم کردند. ولی در زمینه ی رازی یا زاویه دید، زاویه دید سوم شخص را انتخاب کردند. این چیزیتست که متفاوت است از کتابی که با رازی ناظر دکتر واتسون پیش میرفت، چطور ژانر جنایی-کارآگاهی را بهتر کردند؟ گیتیس و موفات جزو نویسندگان سریال بزرگ دکتر هو بودند. دکتر هو با وجود اینکه سریالی علمی تخیلی ست اما باز رگه های ماجراجویی در آن زیادست. سریالیست که اتفاق و اتفاق و اتفاق پشت هم میافتد و دکتر هو به همراه سه همراهش در آنها دخیل هستند. این ماجراجویی زیاد، پیشینه و تجربه ی قویای به گیتیس و موفات میدهد؛ حالا وقتی که این ماجراجویی، با علاقه ی این دو نفر به ژانر جنایی







# اذن پدر برای ازدواج دختر لازم است یا خیر؟



بدافزارها همچنان  
قربانی می‌گیرند



رییس پلیس فتا گلستان گفت: در سالهای اخیر شاهد افزایش وقوع کلاهبرداری و برداشت غیرمجاز از حساب بانکی افراد بودیم و متأسفانه این روند همچنان افزایشی است. به گزارش روابط عمومی، سعید تجری اظهار کرد: یکی از رایج‌ترین شگردها در جرایم سایبری، ارسال لینک‌های جعلی حاوی بدافزار است، بنحوی که فرد سوذجو با ارسال پیامی فریبنده مخاطب را در دام خود می‌اندازد و با ارسال لینک جعلی اقدام به سرقت اطلاعات سوژه می‌کند. وی افزود: با نصب بدافزار، فرد مهاجم ضمن اخذ دسترسی‌هایی از گوشی کاربر هدف، خصوصاً پیام‌های واصله، می‌تواند وارد همراه بانک یا سایر حساب‌های کاربری شده و اقدام به سرقت اینترنتی کند. رئیس پلیس فتا گلستان گفت: یکی از نکاتی که در این فرایند قابل تأمل است استفاده سوذجویان از هویت غیر، حساب بانکی و تلفن همراه دیگران است. وی یادآور شد: اکثر افرادی که مورد کلاهبرداری یا هک قرار می‌گیرند، سواد دیجیتال ندارند و از محتوای پیام یا لینکی که برای آنها ارسال می‌شود، آگاه نیستند و وارد لینک جعلی می‌شوند یا سریع به چنین پیام‌هایی واکنش نشان می‌دهند. این مقام انتظامی گفت: البته رعایت چند نکته می‌تواند مانع موفقیت سوذجویان شود که مهم‌ترین آن عدم اعتماد و بی‌توجهی به پیام‌های دریافتی حاوی لینکی است که به نام دستگاه‌های دولتی از شماره‌های شخصی تبلیغ یا اطلاع رسانی می‌کنند. رئیس پلیس فتا گلستان در خصوص اینکه در صورت نصب بدافزار یا برداشت غیرمجاز از حساب بانکی افراد باید چه کاری انجام دهند، گفت: پیشنهاد می‌شود فرد در ابتدا به سرعت گوشی را روی حالت پرواز قرار داده تا مانع ارسال پیام به مخاطبین شود سپس بدافزار نصب شده را حذف و اقدام به انتقال موجودی حساب‌های خود کند و می‌تواند رمزها را تغییر داده، کارت یا حساب بانکی خود را مسدود کند و برای دریافت کمک با پشتیبان بانک خود و یا شماره ۰۹۱۲۸۰ فوریت‌های سایبری پلیس فتا تماس بگیرد.

دادگاه خانواده، و ارائه دادخواست و ذکر این نکته که علت غیبت پدرش چیست، از دادگاه اجازه ازدواج بگیرد.

**محجور یا دیوانه بودن پدر:** در صورتی که ولی محجور یا دیوانه باشد یا اینکه خود تحت قیمومیت اشخاص دیگر باشد حق دخالت در ازدواج دختر را نداشته و اجازه او دیگر در ازدواج دختر لازم نخواهد بود.

**نداشتن ولی و بالغه بودن دختر:** در صورتی که دختر پدر یا جد پدر نداشته باشد اما خودش بالغه باشد و صلاح و فساد خود را تشخیص دهد اجازه خودش کافی است. تشخیص بالغه بودن دختر بر عهده دادگاه است.

**سن بالای ۳۰ سال:** طبق قانون دختر در هر سنی که باکره باشد باید با اجازه پدر ازدواج کند. اکثر مراجع من جمله مقام معظم رهبری با مفاد این قانون موافق هستند، اما طبق فتوای آیت‌الله مکارم شیرازی دخترتی که سی سال به بالا داشته باشد، به شرط هوشیاری فرد و توانایی تصمیم‌گیری و تشخیص مصلحت اجازه پدر لازم نیست.

**مخالفت پدر و موافقت جد پدری:** در صورتی که دختر برای ازدواج از پدرش اجازه گرفت و پدرش اذن ازدواج به او نداد ولی پدر جدش اجازه داد دختر می‌تواند ازدواج کند.

**سفیه بودن پدر:** در صورتی که پدر سفیه باشد یعنی توانایی مدیریت مالی نداشته باشد و مال خود را در کارهای بیهوده صرف کند اجازه او برای ازدواج دخترش ساقط می‌شود. با توجه به تمام موارد گفته شده چنانچه دختر یکی از این شرایط را داشته باشد اما بدون مراجعه به دادگاه و گرفتن اجازه ازدواج کند، عقد او باطل نخواهد بود، ولی سردفتری که بدون اجازه این عقد را ثبت کرده است، مرتکب تخلف انتظامی شده و مجازات می‌شود. اذن پدر یا جد پدری قابل رجوع است یعنی پدر یا جد پدری می‌توانند قبل از ازدواج تصمیم خود را تغییر دهند و امری را که اذن داده است رد کنند، اما در صورتی که دختر بدون اذن پدر یا جد پدری ازدواج کند عقد وی غیر نافذ است. البته اشخاص مذکور می‌توانند با تنفیذ خود آن عقد را نافذ نمایند در این صورت این اجازه دیگر قابل رجوع نیست یعنی پدر یا جد پدری نمی‌تواند امری را که اجازه داده است را رد کند. اذن پدر در ازدواج دختر قابل واکناری نیست. یعنی نمی‌تواند اختیار اجازه ازدواج را به شخص دیگری مثل عمو و آقاوار نماید.



می‌تواند با مراجعه به دادگاه اذن ازدواج را بگیرد. این شرایط عبارتند از:

**باکره نبودن:** در صورتی که دختر قبلاً شوهر کرده و یا همسر او فوت کرده و یا طلاق گرفته باشد برای ازدواج های بعدی دیگر نیازی به اجازه پدر نیست. علاوه بر این در صورتی که دختر باکرگی خود را به هر دلیلی غیر از ازدواج زائل شده باشد دیگر نیازی به اجازه پدر در ازدواج را ندارد. چون شرط اجازه پدر باکره بودن دختر است.

**مخالفت بی دلیل پدر با ازدواج دختر:** در صورتی که پدر دختر بدون دلیل یا با دلیل غیرموجهی به دخترش اجازه ازدواج ندهد بنابر ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج کند و پس از اخذ اجازه در دادگاه مدنی خاص با مراجعه به دفتر ازدواج نسبت به ثبت ازدواج خود اقدام کنند. در قانون قدیم دادگاه ۱۵ روز به پدر مهلت میداد تا به دادگاه بیاید و دلیل خود را بگوید؛ اما در قانون جدید این مهلت برداشته شد.

**در قید حیات نبودن پدر و یا جد پدری:** در صورتیکه پدر یا جد پدری اش در قید حیات نباشد اجازه مادر و مادر و بقیه اعضای خانواده شرط نیست و دختر دیگر نیازی به اجازه کسی برای ازدواج ندارد و باید کسب اجازه از دادگاه کند.

**در دسترس نبودن ولی دختر:** به موجب ماده ۱۰۴۴ قانون مدنی در صورتی که ولی دختر در دسترس نبوده، مسافر یا غایب یا در جنگ باشد دختر می‌تواند با مراجعه به

امروزه با بالا رفتن سن ازدواج و سطح تحصیلات و معلومات دختران، برخی بر این باورند که دیگر دختران برای ازدواج نیازی به اذن پدر ندارند. در حالی که قانون در این مورد قوانین و تبصره‌های مشخصی دارد که صراحتاً در ازدواج دختر، نیازی به اذن پدر را در شرایط مختلف بیان کرده است. به گزارش ایرنا زندگی، قانونگذار در قانون مدنی قواعد و تشریفات خاصی را برای عقد ازدواج مشخص کرده است. یکی از مهم‌ترین موارد مورد نیاز برای ازدواج دختر باکره، اذن و اجازه پدر است. با این حال قانونگذار با توجه به شرایط ویژه دختر، تمهیداتی را در نظر گرفته تا با در نظر گرفتن آنها در موارد استثنا دختر بتواند بدون اذن پدر ازدواج کند. در این مطلب به شما توضیح خواهیم داد که در چه شرایطی ازدواج دختر نیازی به اذن پدر دارد و در چه مواردی دختر بدون اجازه پدر می‌تواند ازدواج کند.

## لزوم اجازه پدر در ازدواج دختر

مهم‌ترین شرط برای اجازه پدر در ازدواج دختر باکره بودن او است. در این مورد ازدواج دائم و موقت فرقی ندارد و در هر دو صورت اجازه پدر لازم است. در صورتی که دختری باکره ازدواج نماید و بعد از ازدواج همچنان باکره بماند و طلاق بگیرد، برای ازدواج دوم همچنان نیازی به اجازه پدرش دارد چون شرط اجازه باکره بودن است. چنانچه عقد بدون این شرط منعقد گردد، عقد باطل می‌باشد مگر اینکه شرایط ویژه‌ای داشته باشد.

## در چه مواردی دختر نیازی به اجازه پدر ندارد؟

حال باید دید آیا ازدواج دختر بدون اذن پدر نیز مقدور است یا خیر؟ بله! چنانچه دختر هر یک از شرایط زیر را داشته باشد

## آگهی دعوت سهامداران شرکت آق پروفیل گلستان (سهامی خاص)

به شماره ثبت ۶۴۲ و شناسه ملی ۱۰۸۶۱۶۴۱۴۰۸

آگهی دعوت سهامداران شرکت آق پروفیل گلستان سهامی خاص ثبت شده به شماره ۶۴۲ و شناسه ملی ۱۰۸۶۱۶۴۱۴۰۸ جهت تشکیل مجمع عمومی فوق العاده

بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت دعوت می‌شود تا در جلسه مجمع عمومی فوق العاده جهت تغییر موضوع فعالیت شرکت در اساسنامه که مورخ ۱۴۰۳/۰۶/۱۵ که در ساعات ۹ صبح در آدرس استان گلستان، شهرستان آق قلا، شهرک صنعتی آق قلا، خیابان کارگر شمالی، فاز ۲ شرکت آق پروفیل گلستان به کد پستی ۴۹۳۱۱۷۱۵۱۸ تشکیل می‌گردد حضور به همراه رسانند.

دستور جلسه: تغییر موضوع فعالیت شرکت در اساسنامه

هیئت مدیره شرکت آق پروفیل گلستان

کشمهر

۰۱۷۳۳۲۴۴۳۰۲

۰۱۷۳۳۲۵۱۳۱۶

## حکایت عذاب وجدانهای مادرانه



دل من، اما داشت... آن پس و پشتهای وجودم داشت می چرید و فربه می شد. می خواست یکباره بیاید و یقه بی دکمه لباسم را سفت بچسبید و زمینم بزند.

### این همه عذاب وجدان

وقتی بعد از سه سال مادری، ندانان پسرم پوسید و بعد پوسیدگی بدتر شد، آن دیوار را دیدم! چشمم به موجود پشمالویی افتاد که توی منفی بافی های من می چرید و سوت می زد. عقب عقب رفته و ترسیدم! ترسیدم که تمام عمرم ملات بلهم دست بنا. ترسیدم این بچه ها ده سالشان که بشود دیگر از پشش برنیمیم. دیگر اینهمه عذاب وجدان جا نشود توی وجودم. نداناش خراب شده که شده! اینرا به خودم گفتم. وقتی بابایشان گفت: «این شیریه بابا میفته غصه نداره که. تازه مال بقیه رو برو ببین چیزی نیست که» من هم تکرار کردم. هر روز زل زدم به ندانهایش و با خودم گفتم می افتند. بارها نشستم از اول ماجرا مرور کردم که چرا بچه تر که بود شیر شیش را قطع نکردم. مرتب مسواک زدم یا زدم؟! چقدر شکلات می خریدیم؟! تمامی نداشت. یکشب فکر تازه ای کردم. کاریکه از دستم برمی آمد همین غنا دادن به آن موجود پشمالو که نبود، بود؟! تا کی میخواستم رو بلهم بیاید بچرد و آخرش یقه خودم را بچسبید؟! عذاب وجدان را می گویم. شیر شب پسرم را به هرجان کناندی که بود قطع کردم و از فردایش حواسم را دادم که شکلات اگر خورد آب بلهم، مسواک بزینم و دیگر کمتر زل بزینم به ندانهای کوچولوش. دوتا ندان خراب شد. سی تایی دیگر که هنوز داشت. نه که نسخه خاصی خریده باشم از جایی و یک شبه دیگر مامان مدرنی شده باشم که بچه اش را وجود جدایی می بیند. اما کم کم فهمیدم کدام کلنگ به این دیوار ترک می اندازد. حالا قبل از هر چیزی، به کاریکه میتوانم بکنم فکر می کنم. به چیزیکه می توانم تغییر بلهم... نداناش، درسش، دوستش، مرضی اش حتی خراب شدن زپ لباس تازه اش... همه چیزش بمن ربط دارد از حالا تا ابد. پس شاید بتوانم کمتر خودم را عذاب بلهم و بنا را بیرون کنم. جایمان را تنگ کرده این دیوار من هم گاهی باید مثل بچه هایم خوب تر ببینم. ببینم که دوتاییم. من و بچه هایم...

نمی دهد. ولی راستش خودم هم نمیدانم بخاطر چی بود. شاید وقتی آنها دست می زند من مورمورم می شد. انگاری خودم بودم که دستم کثیف و خاکی می شد. شاید بچه ها آنقدر که من فکر می کنم دلشان نمی خواست یکی باشیم. من چطور؟! میخواستم یا نمی خواستم...؟

### تن بچه تن من هم بود

خواستش را نمیدانم. اما نتوانستن را می فهمم. از وقتی مادر شدم دیگر دست خودم نبود که تن بچه تن من هم بود. حتی شخصیتش انگار مال من بود. اگر کسی توی پارک با دخترم بازی نمی کرد انگار یکی هلم داده بود عقب، دردم می آمد. اگر دخترم شب می خواست بی پتو بخوابد و گرمش می شد من آخر شب باز پتو رویش می کشیدم. احساس می کردم سردش شده. همانطور که خودم می لرزیدم. همه این احساسهای ناتمام تهنش می شد این که هراتفاقی برای بچه ها می افتاد. تقصیر من بود. روزهایی که زردی داشتند هیچ کس حتی یک نفر هم به من نگفت: «چرا خوب شیرش ندادی؟! یا وقتی وزن جفت بچه ها ۱۵ روزگی کم بود، هیچ کس نیامد به من بگوید تقصیر توی مادره!» من خودم بودم که ملات دست بنای عذاب وجدان می دادم تا دیوارش را بالاتر ببرد و طوری بسازد که به این راحتها ترک هم برنارد. سرنخ همه ماجراها خودم بودم. اینکه ندانان پسرم پوسیده بود چون من شیر شیش را قطع نکرده بودم و شکلات دستم داده بودم و این قضیه که مسواک هم می زدم برایش یا حواسم بود که شبها وعده شیرش زیاد نباشد، دلداری ام نمی داد. چرا همه کاره بودم راستی؟! چرا هیچوقت فکر نمی کردم تقصیر بابایشان است مثلاً یا مثلاً تقصیر فلان دکتری که وقتی بهش گفتیم نداناش دارد خراب می شود نگفت شیر نده. چرا همه کاسه کوزه ها را سرخودم می شکستم؟! ولی آماتور بازی درمی آوردم. وقتی دوستم سر غنا خوردنش دخترش بغضی می شد و حتی از خودش بدش می آمد من منطقی همه چیز را برایش می گفتم. راهکار می دادم و می گفتم که همه بچه ها همینند. حتی ازش می پرسیدم: «این بچه حالا دوسالشه میخوای تا ۲۰ سالگی اینطوری خودتو سرهمه چی عذاب بایی؟!» و فکر می کردم من که از این مادرها نیستم. ته تهنش سر زردی و وزنش دلگیر شده ام. بعلاش که دیگر چیزی نبوده، من به عذاب وجدان رو نداده ام. خانه ندارد توی

را کم نمی کردم و دماسنج نمی گرفتم ببینم دمای اتاقمان برایش خوب است یا نه؟! همه این جمله ها را توی سرم مرور می کردم. نوزاد را چسبانده بودم به بغلم و اشکهایم سرمی خورد روی صورت جفتمان. ماشین ما پارک شده بود جلوی در بیمارستان و من عین گنجشکی شده بودم که جوجه اش را محکم گرفته بود و به کسی نمی داد.

### سر دخترم هم همین قصه بود

اینجا اولی اش بود؟! اولین باری که تقصیر من بود؟! نه... سردخترم هم همین قصه بود. انگار که مادر شدن از همان اولش درد داشت. وقتی زردی دخترم به هجده رسید من تازه نه روز بود که مادر شده بودم. توی فکر سرهمی توی کمد و عکاسی از انگشتهای چروک خورده صورتی اش بودم. توی این فکر بودم که لباسهای کوچولوش تازگی ها شده پای ثابت بند رخت خانه و نیت یزد توی دلم آب می کردند. کرونا بود و دستگاه آمد و شد نفر چهارم خانه ما. من، مامان خودم، بابایی بچه ها و یک نوزاد. دخترمان... زرد دستگاه یک بند گوشتی هم که داشت آب شد و غصه اینهم رفت و روی آنیکی جا خوش کرد. انگار که بنا آمده باشد و بخواید خیلی زود یک دیوار بسازد. دیوار عذاب وجدان هی بالاتر می رفت. بنا تازه کار نبود و جواری آجر می چید که اصلا حسش نمی کردم. ملاتش هم با خودم بود. انواع و اقسام حرفها را ردیف می کردم که آخر باز قصه به نام من تمام شود: «من خوب شیر نادم وزنش کمه، من اروغشو خوب نگرفتم، رفاکسی شد، من لباس گرم تنش نکردم، فین داره!» وقتی ۱۸ ماهگی دخترم زنگ زد مشاوره و گفتیم این بچه نمی آید برویم مراسم تعویض پوشک توی دستشویی! مشاور گفت: «خب بلدن خودشه بنار خودش میفهمه میسوزه میاد!» توی دل من یک سماور آب جوش چپه شد یک دفعه، پیش خودم گفتم: «من مامانتم خوب! یعنی چی که ما از هم جداییم؟! خودش میدونه یعنی چی؟!» انگار هنوز توی دلم بود و هرکاری می کردم به دوتایمان ربط داشت. ما یکی بودیم برای من. اما دخترم چطور؟! و بعدتر پسرما آنها دلشان میخواست با من یکی باشندا؟! مثلاً دلشان میخواست خاک بازی کنند یا دستشان را بمالند به نرده های پله برقی، حتی چیزهای کثیف روی چمن را بردارند و نگاه کنند. من دستشان را می گرفتم و نمی گذاشتم. هیچ مادری اجازه

تقصیر من بود بازهم. زردی روی هجده بود و باید بستری می شد. پسرک هشت روزه من باید می رفت زیر دستگاه و چند بار دیگر هم خون می داد. تقصیر من بود که خوب شیرش نداده بودم تا زردی از تنش در برود. تقصیر من بود که قطره فلان و بهمان داروی گیاهی را به بچه نوزاد روایتها می مادرانه سیده حکیمه نظیری: هم قدش شدم و نشستم روی دوتا زانو، پسرم نشسته بود روی گلیم فرش آشپزخانه و لقمه کوچولویی که من گرفته بودم هنوز توی دستش بود. گفتم: «امامانی بگو ایا...» و خودم تکرار کردم تا بفهمد. لبهای کوچکش را از هم باز کرد و شش تا ندانان جلوی اش پیدا شد. دوتا ندانان جلو ای بلد نبود. اما دوتا کنارها یک رنگی شده بود که دلم می خواست به جای ۶ سالگی همان لحظه بیفتد و من نبینمشان، اما بود. وقتی پسرم مشغول خوردن لقمه توی دستش شد، من داشتم به تمام ماههای گذشته فکر می کردم. به ۱۲ ماهگی، ۱۱ ماهگی و حتی ده ماهگی اش. به اینکه چطور این ندانها پوسیده بود. تقصیر من که نبود، بود؟! قطعاً بود. مگر همه چیز بچه ها به مادرشان مربوط نیست؟! نداناش هم بود دیگر. از همان اول اولش همه چیزش به من مربوط بود. وقتی هشت روزگی توی راهروی بیمارستان نشسته بودم و دکمه های لباسم را تند و تند باز می کردم که وقتی بابایی آوردش، شیرش بلهم، توی همین فکر بودم. توی این فکر که همه چیزش بمن ربط دارد. دلم می خواست زمان متوقف می شد و می دویدم و از دکتر می گرفتمش تا دست کوچولوش را سوزن نزنند و خون نگیرد. دست بود یا پاشنه پا؟! یادم نیست. آن لحظه فقط فکر بغل کردنش بودم و اینکه قنداش دارد می افتد و کاش زردی نداشت باشد. صدای گریه اش، بغضم را ترکانه بود ولی اشکم را پس می زدم ناختم را فشار می دادم کف دستم و آن بیست ثانیه، مثل بیست تا کوه بود که روی شانه چپم سنگینی می کرد. تقصیر من بود بازهم. زردی روی هجده بود و باید بستری می شد. پسرک هشت روزه من باید می رفت زیر دستگاه و چند بار دیگر هم خون می داد. تقصیر من بود که خوب شیرش نداده بودم تا زردی از تنش در برود. تقصیر من بود که قطره فلان و بهمان داروی گیاهی را به بچه نوزاد نخوراند بودم... شاید حتی تقصیر من بود که لباسش